

ایرانی :
ایرانی بیندیش
ایرانی بنگار
ایرانی بزی

گنجینه نام

(نامهای زیبا و شکوه آفرین ایرانی)



نامهای مردان

به سالمه ۲۷۰۰ ایرانی

بخش پنجم

استوار

بزرگی

شکوه

این بخش در بردارنده ۱۱۰۹ نام میباشد.

آخته - برکشیده - برا - کوبنده .
 آترمه - (مانند آزر مه) : خنجر - نیزه
 و شمشیر - جنگافزار باستانی .
 آترم - نگه به " آترمه " .
 آترم - نگه به " آترم " .
 آروند - (مانند کارمند) : شکوه .
 والایی - فرمندی - بزرگی .
 آزاد
 آزادان
 آزاد اندیش
 آزاد فر
 آزاد فروز
 آزاد گهر
 آزاد منش
 آزاد نیا
 آزادی
 آزادیان
 آزاده بخت
 آزاده بد - نگهبان آزادگی و آزادی .
 آزاده منش - آزاده .
 آزاده پور
 آزاده پیرا
 آزاده تبار
 آزاده راد
 آزاده سرشت
 آزاده فر
 آزاده افروز

آزاده فروز
 آزاده گهر
 آزاده منش
 آزاده نژاد
 آزاده نهاد
 آزاده نیا
 آزاده یار
 آزادگان
 آزادگی
 آزر مه - (مانند پاکرده) : رزمنده .
 پیکار جو - ستیزنده - جنگجو .
 آزینه - تیزکننده - پولاد .
 آس افزون - ابزار پولادین آسیا .
 آسمان پایه - بلند پایه - فرمند .
 بزرگزاده - والا - برتر .
 آسیا - سنگ بزرگ چرخان .
 آشرمه - (مانند تاکرده) : نگه به
 " آترمه " .
 آتمن - (مانند کارگر) : جاویدان .
 آهار - پولاد جوهر دار .
 آهن
 آهن پود - دلاور - استوار - نیرومند
 آهن پور - زاده استواری - نیرومند
 آهنج - (مانند آهنگ) : برانجام کار
 شدن - پایمردی - پایداری .
 آهن خای - استوار - پایدار .
 آهن فر - استوار - زورمند - دلیر .
 آهنگر - استوار - آهنکار - آوازه کاوه

پادتازی ، سردار نامی ایران .
 آهنین - نیرومند - استوار - پابرجا
 آهن - آهن . استوار .
 آورد - (مانند تاکرد) : پیکار - نبرد
 و رزم - کارزار - جنگ .
 آوردا - همآورد - نبردگر .
 آوردین - همآورد .
 آورند - (مانند باریند) : شکوه .
 بزرگی - والایی - فر .
 آین - (مانند با من) : آهن .
 آبَر پایه - بلند پایه - بزرگ - والا .
 آبَر دار - (مانند کمردار) : توانگر .
 توانا - آبَر مند - بلند پایه .
 آبَر کار - (مانند کمردار) : نیرومند .
 پرکار - پرتلاش - پرتکاپو - استوار .
 آبَر گان - (مانند کمردار) : بلند
 پایه - بلند پایگان - فرمندان .
 آبَر مند - فرمند - والا - نیرومند .
 بزرگزاده - استوار .
 آبَر وند - (مانند کمر بند) : برتر .
 شکوهمند - والا - فرمند .
 آبَسان - (مانند فرجام) : سنگ تیز
 کننده آهن و پولاد .
 آبَیا - (مانند فردا) : تیرکمان .
 اختر پایه - آسمان پایه - ابر پایه .
 آرتای - (مانند فرجام) : نیرومند .
 آرتشتار - فرمانده ارتش - سردار .

آرجاوند - والا - گرانمایه - ارجمند .
 بزرگ - اندیشمند - آگاه .
 ارجمند - نگه به " ارجاوند " .
 ارچوند - نگه به " ارجاوند " .
 آردار - باشکوه - والا - فرمند .
 اردلان - توانگران - تیره - آریایی
 آرسن - (مانند برزن) : پهلوان .
 دلیر - دلاور - بیباک .
 آرشاک - (مانند انجام) : بی پروا .
 دلیر - نیرومند .
 آرشک - (مانند بهمن) : ارشاک .
 آرشن - (مانند بهمن) : ارشاک .
 آرشیا - تخت و اورنگ پادشاهی .
 آرنغد - (مانند دربند) : دلیر - پیر
 دل - پیکارگر - دلاور .
 آرنغه - دلاور - ییل - ارچگزارمی .
 آرگیاد - (مانند بندباز) : نگهبان
 دژ - فرمانده - بزرگ .
 آرگید - (مانند پهلبد) : ارگیاد .
 آرمَن - (مانند خرمن) : آریامنش .
 فروتن - دارنده اندیشه نیک .
 ارواته - (مانند دردانه) : توانا .
 ارواد - (مانند خرداد) : نیرومند
 و دلیر - زورمند و دلاور - توانا .
 آروند - (مانند دربند) : چالاک - فر
 و شکوه - توانا - دلیر - پهلوان .
 آژدر - (مانند خرمن) : سرپرچم .
 اژدها - دلاور - زورمند - دلیر .

آسیاره - سوارکار تیزتک
آسیاه - (مانند فرمان) : لشکرانبوه
جنگجویان - دلیران پیکارگر
اسپرلوس - (مانند بهترجوی) : کاخ
پادشاهان - کوشک
اسپهبد - فرمانده بزرگ
استبر - (مانند دلبنده) : ستبر
استوار - بزرگ
اُستوان - استوار - پا برجا
اُستون - (مانند گلگون) : ستون
پایه - استوار
آسوار - (مانند رهوار) : اسب سوار
آزاده - بزرگ
آسویار - (مانند گلودار) : سواره
بزرگ - آزادمنش
اشگرف - (مانند به مرد) : باشکوه
و بزرگ - خوش آینه - نیکو و فرخ
آفدستا - (مانند در دلها) : ستایش
و ستودن - والا - برجسته - فرمند
افراخته - بلند - برافراشته - والا
افراز - (مانند سرباز) : بلندی - فر
و والایی - فرمندی
افراشته - افراخته
آماوند - (مانند دماوند) : نیرومند
و توانا - پیروز و چیره
آمسپاد - (مانند کمردار) : دارنده
سپاه - نیرومند - (ن ب) :
اموند - (مانند دربند) : توانا - پسر

زور - نیرومند - استوار
اوج - بلند - والا - شکوه
اُورا - (مانند دریا) : دژ - جای بسته
استوار - برج و بارو - کلات
اورنگ - تخت پادشاهان - زیبایی
اوژن - (مانند کودن) : توانا - شکست
دهنده - پیروز - چیره
اوژیا - به خاک افکن - نیرومند
اوسان - (مانند چوگان) : سنگتیز
کننده - شمشیر و خنجر
اوغره - (مانند مورچه) : زبردست
توانا - نیرومند - پر زور
اومناته - (مانند سرن داده) : سپاه
سربازان - نیرومند
اُویرش - (مانند پریش) : تازش
دلاور - با جنگ افزار - زیناوند
اهرم - (مانند مردم) : ستونپایه
بلندکردن - سنگینی
ایشا - توانا - دلیر
ایسون - (مانند پیر سر) : توانا
ایمر - (مانند پیکر) : تیغ آهنین
شیاردهنده - زمین
ایواستی - (مانند پیراستی) : آهن
استخوان - پولادین
باتبار - بزرگزاده - نیک نژاد
باقر - شکوهمند - والا - بزرگ
باگند - (مانند پازند) : با لشکر

باشکوه - با فر و جاه
بالا - والا - ارزشمند - گرانمایه
بالاپور
بالا تبار
بالا زاده
بالافر
بالافروز
بالاکهر
بالا منش
بالانژاد
بالانیا
بالایان
بالاوند - خوش بر و تن - بلند بالا
بالنجه - بالیده - والا - تنومند
بالوده - بزرگ - بالیده - والا
بالیده - شایسته - والا
بامنش - با تبار - نژاده - والا کهر
باور - استوار - راست - اندیشه
بتخانه - جایگاه پیکرها و نگارهای
زیبا و گیرا - نیایشگاه پاکبازان
بتکده - نگه به " بتخانه "
برازبان - (مانند نگاهبان) : دسته
خنجر و شمشیر
برازمان - (مانند سوارکار) : بلند
اندیشه - ژرف بین - بینشمند
بردنگ - (مانند فرسنگ) : تپه و
کوه - پشته و بلندی
برزمن - (مانند مشت زن) : بلند

اسدیش - بلند منش - نیک گوهر
برزمنش - بلند منش - بلند اندیش
برزو - (مانند پرگو) : شکوه - والا
پهلوانی - دلیری
برزی - (مانند خوردی) : دراز سال
و دراز زندگی
برزین - (مانند پروین) : آتش
والا - بلند - بزرگ
برزیشت - (مانند دل بی دل) :
سرور - برتر - بزرگ - (ن ب) :
برگستان - (مانند انگستان) : زره
و پوشش روز جنگ
برگستان - نگه به " برگستان "
برمن - (مانند بهمن) : اندیشه
والا - نیک پندار
برند - (مانند سمنده) : تیغ و خنجر
و شمشیر آبدار
برومند - کامیاب - برخوردار - توانا
بزرگ
بزرگ بخت
بزرگ بود
بزرگ بود - بزرگ تبار - نژاده
بزرگ پاد - نگهبان بزرگی و شکوه
بزرگ پناه
بزرگ پور
بزرگ پیرا
بزرگ تبار
بزرگ داد

بزرگزاد
بزرگزاده
بزرگ سرشت
بزرگ فر
بزرگ افروز
بزرگ فروز
بزرگ فروغ
بزرگ کیش
بزرگ گوهر
بزرگ گهر
بزرگ منش
بزرگ نژاد
بزرگ نهاد
بزرگ نیا
بزرگ نیک
بزرگیار
بزرگیان
بزرگ فرماندار - نخست وزیر فرمان
روا و فرمانده بزرگ (ن س) .
بزرگول - (مانند کَشکول) : تنومند .
بانیرو - توانا . چالاک .
بستاخ - (مانند مستان) : گستاخ .
بیباک - بی پروا .
بستور - (مانند دستور) : جوشن
بسته زره استوار .
بلند - والا . برجسته . .
بلند پایه
بلند پود

بلند پیرا
بلند تبار
بلند داد
بلندگوهر
بلند منش
بلند نژاد
بلند نیا
بلارک - (مانند سراسر) : پولادجوهر
دار . شمشیر آبدار .
بلالک - سنگ بسه " بلارک " .
بنداد - (مانند گلدار) : نیک داد .
باتبار - باریشه . نژاده . نیک نیا
بندار - (مانند گلدار) : بنداد .
بوندوانی - (مانند سورخورانی) :
ریشه دار . با تبار . نیرومند .
بودش - (مانند گویش) : هستی . بود
پوش - (مانند کوش) : خودنمایی .
آبرتنی . والایی .
پوش - (مانند کنش) : هستی . بود
پوش - (مانند روش) : نیرومندی .
بهبرز - (مانند دل برد) : باشکوه .
با فر . فرمند . بزرگ .
بهمن - (مانند دلبر) : اندیشه نیک
بهفروز - نیک کردار . فروزنده بهی
بهفروز پور
بهفروز نیا
بهفروزی
بهنیا - نیک تبار . والانژاد .

بهیزه - رزم افزار . زیناوند .
بیباک - نترس . بی پروا . بیارامند
بی پروا - بیباک .
بی نیاز - توانگر . بانوا .
پاتک - تازش . تازشکوب .
پاد - نگهبانی . پاس . دارندگی .
بزرگی . اورنگ . تخت .
پادمن - نگهبان اندیشه نیک
پاد نیک - نگهبان نیکی .
پاس - نگهبانی . والایی . ارج .
پاسدار - نگهبان . ارج گزار .
پاسداری - نگهبانی . سپاسمندی .
پاسداشت - ارج نهی . گرانمایه داری
پاسگر - ارج نه . سپاسمند .
پاسگری - ارج نهی . سپاسمندی .
پاشا - بزرگ . پادشاه .
پاویز - (مانند کارگر) : نیرو . توان
و تاب . توانایی . زورمندی .
پایا - پایدار . استوار . نگهبانی .
پایست - (مانند پایست) : پاینده
و استوار . ایستا . پابرجا .
پایسته - نگ به " پایست " .
پاینده
پاینده بخت
پاینده پور
پاینده تبار
پاینده فر

پاینده گهر
پاینده نیا
پرالک - (مانند سراسر) : پولاد
جوهر دار و آبدیده .
پرالک پور
پرالک پیرا
پرالک داد
پرالک زاده
پرالک فر
پرالک منش
پرالک نیا
پرتاب - نیرومند . پرتوان .
پرتوان - نیرومند . استوار . پرتاب
پرخش - (مانند کمند) : شمشیر .
پرواس - (مانند کرباس) : ایستادگی
و پابرجایی . پاییدن . بسیارمانی .
پرشان - (مانند سرکار) : رزمجو .
پرشنقه - (مانند سرکرده) : رزمجو
پرگاس - (مانند سرباز) : تلاش .
پرندآور - تیغ و شمشیر جوهر دار .
پرنگ - (مانند سمنند) : برگ شمشیر
پژاوند - (مانند رها بخش) : استوار
و استواری . پابرجایی . سرسختی .
پژاوه - (مانند کمانه) : کوره آتش .
پژواک - (مانند سردار) : واکنش
سدا در کوه . بازگشت سدا خواندش
پژوال - (مانند سرکار) : پژواک .
پلارک - (مانند سراسر) : پرالک .

پویشمن - (مانند پوزشگر) : خود
 آهنین در جنگ
 پوش - زره • جوشن •
 پولاد
 پولاد پود
 پولاد پور
 پولاد داد
 پولاد دژ
 پولاد زاد
 پولادزاده
 پولاد سا
 پولاد سان
 پولادفر
 پولاد گر
 پولاد کون
 پولاد نژاد
 پولاد نیا
 پولاد وند
 پولاد یار
 پولادی
 پولادین
 پولادین نیا
 پولادینیار
 پهلبد - نگهبان دلاوری • یل • دلیر
 پهلداد - آفریده دلاوری • پل •
 پهلزاده - پهلداد •
 پهلوان
 پهلوان فر

پهلوان نیا
 پهلوان یار
 پی افکن - سازنده • آفریننده • دلیر
 و دلاور • پایه گذار •
 پیدا بخت
 پیدا گهر
 پیدا نیک
 پیر - پیشوا • رهبر • بزرگ • وال •
 پیران
 پیربُد
 پیر تبار
 پیر داد
 پیر زاد
 پیرزاده
 پیر سرشت
 پیر فر
 پیر افروز
 پیر فروز
 پیر کیش
 پیر گوهر
 پیر منش
 پیر نژاد
 پیر نیا
 پیر یار
 پیشرو - رهبر • راهنما • شایسته •
 پیشگاه - بالا • وال • والایی •
 پیشگاهی
 پیشگاهیان

پیشوا
 پیشوا پور
 پیشوا تبار
 پیشوا داد
 پیشوازاده
 پیشوا فر
 پیشوا فروز
 پیشوا گهر
 پیشوا منش
 پیشوا نژاد
 پیشوا نهاد
 پیشوا نیا
 پیشوا یار
 پیشوایی
 پیشوایی پود
 پیشوایی پور
 پیشوایی فر
 پیکار
 پیکار جو
 پیکار گر
 پیکان - سرنیزه • تیر •
 پیکان پود
 پیکار پور
 پیکان پیرا
 پیکان زاده
 پیکان فر
 پیکان یار
 پیور - (مانند کی سر) : پایدار •

پیورز - پافشار • پایدار •
 پیورزیان
 تول - رزم • نبرد • پیکار • پرخاش •
 تیرآوند - دارنده تیر • همبسته ایزد
 تیر • توانا • دلیر •
 تیرانداز - دلیر • دلاور • یل •
 تیربُد - فرمانده • دلاور •
 تیردان
 تیرگر
 تیرگیر
 تیر ورز
 تیژارس - (مانند بیکاره) : دارنده
 بازوهای نیرومند • پهلوان • یل •
 تکران - دلاور • به خود پایبند •
 تگرو - خود توان • خود پایبند • پیر
 توان • استوار • سرخود •
 توفنده - پرنیرو • کوبنده • توفانی
 تیمسار - فرمانده • سرکرده • سردار
 تاجدار
 تاجبخش
 تاجگیر
 تاجور
 تاج نیا
 تاجیار
 تخشا - (مانند سرما) : کوشا • دلاور
 ترکش - تیردان •
 ترکشان - تیردان •

چالشگر - (مانند سازشگر) : دلاور
 و جنگجو • خرامان • رفتن با ناز •
 چاکوچ - پتک آهنگران •
 چاکوچ زاده
 چاکوچ فر
 چاکوچی
 چاکوچیان
 چپات - (مانند زمان) : تپانچه •
 چخان - جنگجو • پیکارگر •
 چرننگ - (مانند بهند) : آواز و سدا
 و درای زنگ و برخورد شمشیرها •
 پیچیدن سدا در کوه •
 چرخ انداز - کماندار •
 چکاد - سرکوه • ستیغ • بالای سر و
 پیشانی • بلندی • بلند •
 چکانه - نگ به " چکاد " •
 چکاک - نگ به " چکاد " •
 چکاه - نگ به " چکاد " •
 چهاد - نگ به " چکاد " •
 چهر برزین - دارنده نژاد برتر •
 چیره - پیروز • دلاور •
 چیره بخت
 چیره پاد
 چیره پناه
 چیره پیرا
 چیره زاده
 چیره فر
 چیره کیش

جاوید نژاد
 جاوید نیا
 جاوید یار
 جاویدی
 جاویدیان
 جاویدان
 جاویدان پور
 جاویدان زاده
 جاویدان منش
 جاویدان نیا
 جنج - (مانند نخ) : جنگجو • رزمجو
 جنگجو
 جنگنده
 جنگی
 جنگی پور
 جنگی زاده
 جنگیان
 جوشن - زره • جامه آهنین •
 جوشن پود - نیرومند • توانا • پسر
 زور • استوار •
 جوشن زاده
 جوشن فر
 جوشن یار
 جیناک - جا • پایه • پایگاه • فرمندی
 چاچ - زه کمان •
 چالش - (مانند دانش) : زدو خورد
 و رفتار ناز آمیز •

تشن - (مانند کمر) : آفریننده •
 تکاور - جنگجو • پیکارگر • رزمجو
 تم - (مانند سر) : توانا • زورمند •
 توانا
 توانا بخت
 توانا پود
 توانا پور
 توانا پناه
 توانا تبار
 توانا زاده
 توانا فر
 توانا فروز
 توانا کیش
 توانا گوهر
 تواناکهر
 توانا منش
 توانا نژاد
 توانا نیا
 توانا نیک
 توانا یار
 توانپور
 توانفر
 توانگر
 توانمند
 تویش - (مانند نگین) : زور • نیرو
 تهم - (مانند سرد) : دلاور • رزمجو
 تهمتن - دلاور • نیرومند • دلیر •
 تهمور - (مانند کم زور) : توانا •
 تهمور پناه
 تهور زاده
 تهمور فر
 تهمور نیا
 تهمور یار
 جانہ - جنگ افزار • زیناوند •
 جاودان
 جاودان پور
 جاودان زاده
 جاودان فر
 جاودان نیا
 جاودانه
 جاوید
 جاوید آذر
 جاوید بخت
 جاوید پور
 جاوید پناه
 جاوید پیرا
 جاوید داد
 جاوید زاده
 جاوید فر
 جاوید افروز
 جاوید فروز
 جاوید فروغ
 جاوید کیش
 جاوید گهر
 جاوید منش

چیره گهر

چیره نژاد

چیره نهاد

چیره نیا

چیره ور

خَدیش - (مانند زمین) : بزرگ شاه

خَدیو - خداوندگار پادشاه بزرگ

خدیو جم - پادشاه جم بزرگزاده

خَدیور - (مانند کدیور) : خدیو

خروش - غریو پرشوری

خروشان - غرنده پر غریو پرشور

خروشنده - خروشان

خسرو شاه - بزرگ تبار والا

خسروشاهی - نگه به خسروشاه

خَشتره - (مانند کمتره) : فرمانروا

و فرمانروایی

خَشیون - شهریار پادشاه بزرگ

خَشیه - (مانند بهره) : شهریاری

و پادشاهی توانایی یارستن

خِفْتان - جوشن زره

خوانسالار - بزرگ فرمانده

دادشاه - بزرگزاده آفریده بزرگی

داریش - (مانند سازش) : نگاهبانی

دِرَفشه - تیغ و شمشیر

دِرته - (مانند بهتر) : شمشیرآبدار

دِرَواخ - (مانند سرباز) : دلیر یل

دژ - (مانند دل) : جای استوار بر

روی کوه یا تپه برج و بارو

دژآباد - برج و باروی نیک و خوب

دژ آهنگ - استوار خشمناک

دژبان - (مانند بهناز) : کوتوال برج

و بارو و دژ استوار

دژبند - دربان

دژند - (مانند سمنند) : خشمگین و

تند و تیز

دژه - (مانند گنه) : نگهبان " دژند "

دستور - بزرگ وزیر فرمان

دِلام - (مانند بساز) : ژوبین نیزه

دِمان - (مانند روان) : زنده پسر

خروش خروشان غریوگر

دِهَار - (مانند بساز) : شکاف کوه دره

دِهَاز - (مانند سوار) : بانک فریاد

خروش دانش خرد

دِهَاز - نگهبان " دهار "

دِهبان - کدخدا بزرگ والا

دِهدار - دهبان

دِه کیا - دهخدا بزرگزاده کدخدا

دِهگان - بزرگ والا باتبار نیک

نژاد (دهقان نادرست است)

دِهگان پور

دِهگان منش

دِهگان نیا

دیوبند - دلاور نیرومند

دیوگیر - نگه به دیوبند

راد بخت - جوانمرد دلاور نیک

رادپات - نگاهبان رادی

رادپات - نگهبان " رادپات "

راد پود - راد تبار بخشنده نیک

رادپور

راد تبار

راد رام

راد سرشت

راد قر

راد فراز

راد افروز

راد فروغ

راد کیش

راد گوهر

رادمان - بزرگووار بخشنده والا

اندیشه نیک رفتار

راد منش

راد نژاد

راد نهاد

راد نیا

راد یار

راست پور

راست پیرا

راستپناه

راست داد

راست زاد

راست فر

راست کیش

راست منش

راست نیا

رام - شاد آرام نیک ایزدآسایش

رام بخت

رامبند

رامپناه

رام پور

رام داد

رامزاد

رام سرشت

رام قر

رام منش

رام نیا

راموز - ناخدای کشتی

رامیار - نگهبان شهر نگهبان رمه

راهبان

راهبر

راه پو

راهجو

رزم - پیکار ستیز نبرد

رزما - نبرد پیکار

رزم آرا

رزم آسا

رزم آزما

رزم آور

رزم آیین

رزمپور - دلاور دلیر بیباک

رزمفر

ساسنا - فرمان • دستور •
 سالار - پایدار • سردار • فرمانده •
 سالارا - بزرگ • شکوهمند • توانا •
 سالار بخت
 سالار پناه
 سالار پود
 سالار پور
 سالار پیرا
 سالار زاده
 سالار فر
 سالار منش
 سالار نیا
 سالور - بزرگ • والا • سرکرده •
 ساله - (مانند ژاله) : نیروی پاسگر
 پشت سپاه •
 سام کیس - بزرگ • نامدار • پاسمند
 سامیز - سنگی که کار دوشمشیر تیز
 میکند •
 ساهور - سنگ سخت سنگ شکن •
 سایه پرور - بزرگمنش • والا • بلند
 پایه • یاری بخش • پشتیبان •
 سایه گستر - نگ به " سایه پرور " •
 سپاده - سپاهی •
 سپاهدار
 سپاهی
 سپاهی پور
 سپاهی زاده
 سپاهی فر
 سپتمان - (مانند بدرمان) : پاک •
 والا • نیک • اشویی •
 سپتمن - (مانند بهر در) : سپتمان •
 سپتمند - نگ به سپتمان
 سپرلوس - کاخ شاهی •
 سپنتا پور - نیک تبار • پاک نژاد •
 سپنتا زاده
 سپنتا فر
 سپنتا گوهر
 سپنتا منش
 سپنتا نیا
 سپه پور
 سپهدات - بزرگ • نیرومند • توانا
 سپهدار - فرمانده • سردار •
 سپهسالار
 سپهمنند
 سپننه میتو - روان پاک و والا •
 سپه ور
 ستاره پایه - بلند پایه • والا • بزرگ
 ستیر - (مانند برفت) : بزرگ • توانا
 ستی - (مانند کمی) : پولاد • نیزه •
 سُدَره - (مانند خورده) : پیراهن
 گنجینه پندار و گفتار و کردار نیک •
 سردار
 سردار پور
 سردار پناه
 سردار فر
 سردار منش

زامرد - نیکمرد • آزاده •
 زاور - (مانند داور) : دلیر • توانا •
 زره پور - استوار • دلاور • ییل •
 زره پوش
 زره دار
 زرهین - استوار • پولادین • رویین
 زور آزما
 زوبین - نیزه کوتاه •
 زورمند
 زیناوند - جنگ افزار • (ن • ب) •
 زین بُد - زیناوند •
 ژَه - (مانند رده) : ابزاری که سنگ
 را دندانه دار کند • استوار •
 ژَخار - آوای بلند و سهمناک •
 ژَغار - نگ به " ژَخار " •
 ژَغند - (مانند سمنند) : نگ به ژَخار
 ژَکاره - گران ستیز • پیکار جو •
 ژَگاره - نگ به ژَکار •
 ژَنده - (مانند دنده) : بزرگ • چیره
 و تنومند • هر چیز بزرگ •
 ژنده رزم - دلاور • پهلوان •
 ژوبین - نیزه کوتاه • آوازه مردان ییل
 و دلاور و پارسیان •
 ژیان - خروشنده - خشم آلود • توانا
 ژیان پور
 ژیان فر
 ژیان منش
 رزمکار
 رزمنده
 رزمی
 رزمیاری
 رزمیاز
 رزمی فر
 رزمین - زورمند • توانا • جنگی •
 رزمی ور
 رزمیوز - جنگجو • دلاور • دلیر •
 رسایی - برجستگی • والایی •
 رَشکا - دلاور • چیره • پیروز •
 رَشکین - (مانند سنجش) : دلاور •
 رَشکین - نیرومند • دلیر • بیباک •
 رَمیار - (مانند سردار) : گله دار و
 نگهبان شهر •
 رهبر
 رهبر پناه
 رهبر پور
 رهبر زاده
 رهبر فر
 رهبر منش
 رهبر نژاد
 رهبر نیا
 رهبریار
 روشنایی فر
 رویین - استوار • رخنه ناپذیر •
 زاد شاه - بزرگزاده • والامنش •

سردار نیا
سنگ - ایزد توانایی • استوار •
سنکی
سنکی فر
سنگر
شاهرام - بهرام بزرگو پیروز •
شاپور - شاهزاده •
شاهان
شاهان بخت
شاهان پناه
شاهان فر
شاهان منش
شاهان نیا
شاهان یار
شاهانی
شاه بخت
شاه بختی
شاه پسند
شاه داد
شاه زاد
شاه زاده
شاه سالار
شاه فر
شاه نشین
شاهنواز
شاهور
شاه ور هرام

شاه وش
شاه ویر - هوش بزرگ • تیزهوش •
شایگان - گنج بزرگ •
شرزه - خشمگین • باشکوه •
شکا - ترکش تیردان •
شکوه پور
شکوه تبار
شکوه داد
شکوه زادگان
شکوه زاده
سرشت
شکوه فر
شکوه فروز
شکوه گهر
شکوه منش
شکوه نژاد
شکوه نیا
شکوه یار
شمشیرزن - دلاور • دلیر • رزمجو •
شمشیری
شمشیریان
شمند - مردم پهلوان • برآشفته
و خروشان • پرشور •
شمیده - پربانک • خروشان • آشفته •
شپانه - شاهانه • باشکوه • زیبا •
شه آور
شه پور
شه پیرا

شه داد
شهراد
شهربان
شهردار
شهرَب - (مانند بهمن) : فرمان
گستر • فرماندار • شهربان در زمان
اشکانیان (ن ۱۰) •
شهریی - نگ به "شهر ب" •
شهرگیر
شهر ور - بزرگ • توانا • برگزیده •
شہسوار
شہشہانی - بزرگ بزرگان •
شه سرشت
شه فر
شه فروز
شه کمان
شه مرد
شه منش
شه نام
شهنواز
شهستی - بزرگ • والا منش • فرمند
شه نژاد
شهیاد
شه یار
شهریور - کشور برگزیده • پادشاه
نیک برگزیده • ایزد توانایی و نیرو
شیو - کمان تیرانداز •

غران - خروشان • با غریبو •
غَرده - (مانند نرده) : گردونه •
ارابه •
غرش - خروش • غریبو •
غَرمان - (مانند فرمان) : خشمناک •
غرنده - پر خروش • پراوا •
غریو - خروش •
قرآیین - آیین بزرگ • آیین نیک •
قرابرز - بلند بالا • برازنده • والا •
قراخ آهنگ - دور پرواز همچون تیر •
قراخ توان - نیرومند • توانا •
قراداد - بزرگزاده • والا • با تبار •
قرارون - بسیار بلند • برجسته •
قرازمند - برکشیده • والا • فرمند •
قراز منش - نیک تبار • والاتبار •
قرازنیا - نگ به فراز منش •
قربد - (مانند سرخود) : نگهبان
فر و شکوه و برازندگی و فروغ •
قربخش - شکوه بخش • پرتوافشان •
قربود - با شکوه • استوار • راست •
قربپایه - بلند پایه • بزرگ • بالنده
قربتوس - پرتوتوس • بزرگزاده • با
فر و شکوه •
قربتاکار - فرمانروا در زمان دودمان
اشکانی (ن ۱۰) •
قربجاد - بلند پایه • دانشمند •
قربجمند - (مانند ارجمند) : بلند

پایه • خداوند توانایی و ارزش •
فرپناه
فرپود
فرپور
فرپیرا
فرجو
فرخواه
فرداد
فردوست
فردیس - برازنده • والا • مینو •
فردین - برازنده کیش • شکوه دین •
فرزاد - بزرگزاده • باتبار • باشکوه •
فرزین - بلند پایه • وزیر • والا •
فرسام - آتش شکوه مند • آتش زبانه ای
فرسان - با شکوه • برازنده •
فرسب - (مانند کمند) : شاه تیر •
ستونپایه • ستون ستبر •
فرسرسشت
فرشاه
فر فروز
فروغ
فر کار - نیک کار • استوار کار •
فرکیش
فرکوه - استوار • پابرجا • برتر از کوه
فرگاه - بزرگ جابه • پیشگاه • سرور •
فرگوهر
فرگهر
فرمان - دستور • پرمان • همیشه با

شکوه • با شکوه مان •
فرمانفرما - بزرگ بزرگان • بزرگ
 با فر • بزرگی • دستور •
فرمدار - وزیر • فرمانروا • نخست
 وزیر در زمان اشکانیان • (ن ۱۰) •
فرمداری - وزیر • فرمانروایی •
فرمند - والا • بزرگ • نیک نژاد •
فرمنش - بزرگ منش • والاتبار •
فرمیهان - بزرگ بزرگان • برازنده
فرناس - (مانند بهناز) : شیر ستبر
 گردن • دلیر • کدخدا •
فرنام - نامدار • نامور • بلند آوازه •
فر نژاد - والاتبار • نیک نژاد •
فرنشین - بالانشین • فرمانده •
قرنه - (مانند بهمن) : فر و شکوه •
فره ایزدی • نام خاندان اشکانی •
فره - بزرگی و شکوه •
فره آزادگان - شکوه و روشنی آزاد
 نشان • فروغ بزرگی و آزادگی •
فرهست - (مانند در بست) : با
 تبار • شکوه مند • بالا و والا •
فره مند - دارای فر • شکوه مند • فره
 خداوندی • بزرگ و خردمند •
فرهود - راست • استوار •
فرهومند - راستی • استواری •
فرهودی - راستی • استواری •
فرهی - بزرگی • براوندگی •
فریار - بالنده • شکوه مند • سربلند

فریور - راست و درست • استوار •
فولاد
فولاپود
فولادپور
فولاد داد
فولاد دژ - برج و باروی فولادین •
 استوار • نیرومند • توانا •
فولاد زاد
فولاد زره
فولاد فر
فولادوند
فولادی
فولادین
فیروز
فیروز آذر
فیروز بخت
فیروز بُد
فیروز پور
فیروز تبار
فیروز داد
فیروز زاد
فیروز فر
فیروز کیش
فیروز گر
فیروز مند
فیروز منش
فیروز نیا
فیروز یار
فیروزی
فیروزیان
فیروزیان فر
کاخ - ساختمان شاهی • کوشک •
کاخپور
کاخ فر
کاخی
کارزار - نبرد • پیکار • رزم •
کارکیا - پادشاه • وزیر • کارفرما • با
 خرد • کاردان • کارآمد •
کارکیایی - پادشاهی • فرماندهی •
 کارفرمایی • کاردانی •
کاروانسالار - سرکاروان • فرمانده •
کالی - نگهبان • پاسدار • نیرومند •
 استوار • پا برجا • ایستا •
کالیجار - کارزار • کشتزار •
کاوا - دلیر • بیباک • خوش اندام •
کاوا - لشگر مردم •
کادوس - آرزومند • توانا •
کحمان - بزرگ • فرمند • والازاده •
کدیور - بزرگ • ارجمند • والا •
گَرزَم - (مانند سمنند) : فرمانده رزم
 کیانی •
کریشک - (مانند بزبید) : پیکار جو
گَرایش - (مانند گرایش) : شایسته •
 بالنده • سزاوار •
گَژیر - (مانند زمین) : پیشوا • رهبر

کَشْتَر - (مانند بهتر) : فرمانروایی
 کَشوَتا - کمان تیرانداز
 کلانتَر - بزرگتر • فرمانده •
 کلانتَر پور
 کلانتَر تبار
 کلانتَر منش
 کلانتَر نیا
 کلانتَری
 کلیجار - کارزار • جنگ • رزم •
 کمان
 کماندار
 کمانداری
 کمانگر
 کمانگیر
 کَنارَنگ - (مانند هواسنج) : مرزبان
 و خداوند زمین •
 کَنداوَر - (مانند سرداور) : پهلوان
 و دلاور • سپهسالار •
 کوتوال - نگهبان دژ • سرهنگ •
 کویال - گرز آهنین • گردن ستبر •
 کوشیاد - سنگ خردنشدنی • پولادین
 کوشک - کاخ •
 کوشکی -
 کوشکیان
 کوهسان - مانند کوه • استوار • نوازنده
 ای در ویس و رامین •
 کوهین - مانند کوه استوار •
 کهن - بزرگ • دیرینه • باستانی •

کهنسال
 گوی - (مانند همی) : شهریار • دانا
 (ن • ب) •
 کیا رزم - جنگجو • توانا • نیرومند •
 کیشتر - فرمانروایی • (ن • او) •
 کی پایه - بلند پایه • والامند •
 کیوان پایه - بزرگ • والا • بلندپایه
 گاژ - بلندی • جا • بلندپایگی •
 گیر - دلیر • توانا • پهلوان • والا •
 نیک تبار • به نژاد • بزرگزاده • راد •
 دهشگر • بخشنده • ارجمند •
 گیران
 گیر بخت
 گیر پناه
 گیر پود
 گیر پور
 گیر پیرا
 گیر پور
 گیر تبار
 گیر داد
 گیر راد
 گیر زاد
 گیرزاده
 گیر سرشت
 گیر سان
 گیر سایه
 گیر گونه

گیر فر
 گیر فروز
 گیر فروغ
 گیر کیش
 گیر گوهر
 گیر گهر
 گیر مان
 گیر منش
 گیر نژاد
 گیر نهاد
 گیر نیا
 گیر وار
 گیر وش
 گیر یار
 گرانداد - بزرگزاده • والا • باتبار •
 گرانزاد - نگ به گرانداد •
 گرانسایه - بلند پایه • نژاده • برتر
 و خودخواه • گرانمایه •
 گرانمایه - ارجمند • والا • باارزش •
 گرانمهر - مهر ورز • مهربان •
 گُرد - (مانند برد) : دلیر • دلاور •
 گُردافکن - پهلوان • جنگجو • بیل •
 گُردان - دلاور • گروه سربازان •
 گُرد داد - آفریده دلاوری •
 گردزاد
 گرد فر
 گردمند
 گردنیا

گُشن - (مانند برد) : تناور • نیرومند
 گُنداوَر - دلیر • زورمند • دلاور •
 گی بُر - (مانند می خور) : گونه ای تیر
 و پیکان •
 ماندمان - بازمانده • یادگار •
 ماه پایه - بلند پایه • والا • فرمند •
 مردانشاه - بزرگ • بزرگزاده • والا •
 مرزبان - پاسدار مرز و بوم •
 مَزیشتَه - (مانند ندیده) : بزرگتر •
 مهین تر • مهتر • والاتر • بزرگ •
 مکیه - (مانند ندید) : بزرگی • برتری
 منش - نهاد • نژاد • والایی • فرمندی
 منش پناه
 منش پود
 منش پور
 منش پیرا
 منش داد
 منش زاد
 منش فر
 منش فروز
 منش گوهر
 منش نیا
 منشیار
 منوستان - استوار منش •
 مِهان - بزرگان •
 مهتر - بزرگتر • والا • فرمانده •
 مهراج - شاه بزرگ •

مهر پایه - بلند پایه • والامنش •
 مهین پور
 مهین بخت
 مهین داد
 مهین زاد
 مهین فر
 مهین نیا

نیرومند
 نیزه
 نیزه باز
 نیزه ساز
 نیزه گر
 نیزه ور
 نیک آیین

نیو - دلیر • گرد • زاد • دلاور •

نیو بخت
 نیو پور
 نیو پیرا
 نیو تبار
 نیو داد

نیو زاده
 نیو فر

نیومنش
 نیو مند

نیو نژاد
 نیو نهاد

نیو نیا
 نیو نیک

نیویار
 نیویان

نیوا - نگد به " نیو " •
 نیوان - نگد به " نیو " •

وادایه - رهبری • (ن ۱۰ او) •
 واسپور - شاهزاده (ن ۱۰ او) •

نامجو
 نامخواه
 نامدار
 نامور
 نامی

نبرد - رزم • پیکار •
 نبرده - دلاور • جنگجو •
 نژاده - با تبار • باریشه • برگزیده •
 نَسْتوه - خستگی ناپذیر • استوار •
 نگاهبان - پاسدار •

نگهبان
 نگهدار
 نوژان - (مانند سوزان) : فریاد و
 سدا و شور بسیار • نام رودخانه ای •
 نوفر - نوشکوه • نو فروغ •

نیرو - توان • زور •
 نیروبخش
 نیرو داد
 نیرو زاد
 نیرو فر

والا
 والابخت
 والا پود
 والاپناه
 والاپور
 والا پیرا
 والاتبیار
 والاد - ستونپایه • پی •
 والادگر - ساختمان ساز • پی افکن •
 والاراد
 والارام
 والازاد
 والازاده
 والا فر
 والافروز
 والافروغ
 والاکیش
 والا گوهر
 والاکهر
 والامان
 والامنش
 والا نژاد
 والانهاد
 والانیا
 والانیك
 والایی
 والایی پور

والایی زاده
 والایی فر
 والایی نیا
 والایان

وَحْش - (مانند رخس) : بالندگی •
 روبیدن • برافراختن •
 وَحْشو - (مانند پهلوی) : فزاینده •
 بالنده •

وَرَّاز - (مانند گراز) : نیرومندی •
 زور • توانایی •

وَرَّاز پیروز - نیرومندی • توانایی •
 توانای پیروزمند •

وَرَّازك - (مانند گرازه) : نیرومند •
 ستایش آمیز • (ن ۱۰ او) •

وَرَّجَائِر - (مانند سرتاسر) : دارنده
 توانایی و شکوه •

وَرَّجَاوند - (مانند گرما سنج) : بلند
 پایه • دارای فر و شکوه • نیرومند •

توانا • برازنده • ارجمند • دارای فر
 و فره ایزدی •

وَرَّجِپور - ارجمند تبار • گرانمایه
 نیا • با ارج • ارزشمند •

وَرَّجَداد - توانا • زاده نیرو وارچ •
 وَرَّجَمند - (مانند دردمند) : دارای
 فر و شکوه • گرانمایه وارجمند •

وَرَّزَنه - (مانند به دله) : ورزیده •
 توانا • کوشا • (ن ۱۰ او) •

وَرَّزیده - نیرومند • خوب • توانا •

کاردان • کارآمد • کارکشته • شایسته

وزیده پور

وزیده تبار

وزیده منش

وزیده نیا

وزیده یار

وزیر

وزیر تبار

وزیر فر

وزیر منش

وزیر نیا

وزیری

وزیری پور

وزیری تبار

وزیری نیا

وزیری یار

وژداد - (مانند سردار) : نیرومند

و پرتوان • توانا •

وژزاد - (مانند سردار) : وژداد •

وژتگ - (مانند سمنند) : توژ جگری

رنگ پیکان پیچ •

وشینه - (مانند زمینه) : جوشن •

زره • (ن • او) •

ویرار - فرمانده • نیرومند • توانا •

ویسپه زی - پیروزمند • چیره •

جهانگیر • (ن • او) •

هرو - (مانند سرو) : دلاور • بیباک

هزار پد - بلندپایه • در رده نخست

وزیر • فرمانروا •

هماور - (مانند برابر) : بزرگ • دلیر

هماورد - دلاور • جنگجو • هم نبرد •

خداوند گار • همانند • بیهمتا •

هماوند - (مانند دماوند) : همپنجه

و همسان • همورد •

هماویز - همتا • همسان • دلاور •

هویتوند - (مانند مودربند) : ریشه

دار • با تبار • بزرگزاده • (ن • او) •

هو تبار - باریشه • نیک نژاد •

هومنش - وال تبار • نیک نژاد •

هونیاک بابتبار • بانژاد • نیک نیا •

یارا - توانایی • دلیری • گستاخی •

یارد - (مانند بادل) : توانا • نیرومند

یارش - (مانند خانه) : بی پروا •

یارگی - توانایی • نیرومندی •

یاز - دلیر • بالنده • آهنگین •

یازش - (مانند سازش) : بالیدگی •

بالندگی • آهنگ انجام کاری •

یازنده - (مانند سازنده) : بالنده •

آهنگی • آهنگ کننده برای کاری • پا

برجا • ایستا • استوار •

یاسج - تیر پیکان دار •

یل - دلاور

یلزاده

یلمان - ییل • دلاور •

بخش دوم

ایران زمین

این بخش در بردارنده ۶۳۲ نام میباشد.

آبادانا - تالار بزرگ و بارگاه دودمان
 هخامنشی در تخت جمشید • درچم :
 کاخ، ایوان، تالار شکوهمند و بزرگ •
آذرآباد - آتشکده باشکوه تبریز •
آذرایین - یکی از هفت آتشکده با
 شکوه ایران زمین •
آذر برزین مهر - آتشکده شکوهمند
 ایران در ریوند خراسان •
آذر بهزام - یکی از هفت آتشکده
 شکوهمند و بزرگ ایران زمین •
آذر خورداد - نگ به آذر آیین •
آذر خورین - نگ به " آذر آیین "
آذر گشسب - نگ به " آذر آیین "
آذر زردهشت - نگ به " آذرایین "
آذر زند - آتش شکوهمند زند •
آذر فرنیخ - (مانند آذر سمندر) :
 نام یکی از سه آتشکده بزرگ و با
 فر و شکوه ایران که در پارس بود •
 در چم : آتش فره ایزدی •
آذر گشسب - (مانند آذر گذشت) :
 آتشکده باشکوهی در فارس • درچم :
 آتش بزرگ پاک و اشویی •
آذر مهر برزین - نگ به : آذر آیین
آذر نوش - نگ به " آذر آیین " •
آران - شهری در آذربایجان بزرگ •
 در چم : آتش و کانون آتش (شا) •
آریا - آرامش • مهر • دوستی • والایی
آریابد - نگهبان کشور آریا •

آریا برزین - آتش شکوهمند آریایی
آریا پور
آریا تبار
آریاتخم - از تخمه آریا • آریانژاد •
آریا تهم - آریا تبار • آریانژاد •
آریا دات - دادگری • بخشش • فر
 مندی • بزرگواری • والایی •
آریا داد - آفریده نژاد آریا •
آریا دوست - دوست بزرگان • یار و
 همراه نیک نژادان و والایان •
آریا راد - آریایی بخشنده و مهر
 ورز • گرد • دلیر • دلاوری ایرانی •
آریا رام - شادی بخش آریا •
آریا زاد - از تبار آریا • نیک نژاد •
آریا فر - فروغ و شکوه آریا •
آریا کیش - دارنده آیین آریایی •
آریا گهر - از نژاد آریا •
آریا منش - بزرگ منش • والاتبار •
 نیک نژاد • فرماند • بزرگزاده •
آریامن - دارنده اندیشه پاک آریایی
آریان - آریایی •
آریانا - ایرانی نژاد • از تبار آریا •
آریان پور - فرزند آریا • از تبار و
 نژاد آریا • بزرگزاده • نیک نژاد •
آریا نژاد
آریانهاد
آریا نیا
آریا هخا - دوستدار آریا •

آریا یز - (یز مانند گز) : ستاینده
 آریا • ستایشگر آریایی •
آرین - آریایی نژاد • ایرانی تبار •
آرین پور
آرین تبار
آرین داد
آرین راد
آرین رام
آرین زاد
آرین فر
آرین فروز
آرین فروغ
آرین کیش
آرین نژاد
آرین نهاد
آرین نیا
آرین یار
آریو - آریایی •
آریو داد
آریو فر
آریو منش
آریومانند - گرامی در نزد ایرانی •
آمارد - تیره ای کهن در اپاختر
 ایران که با اسکندر گجستگ جنگید
 و او را بر زمین کوبید • نام " امل "
 در مازندران و " امارلو " در کوه
 " دالفک " (بی پسوند لو) نامی
 از این تیره است •

آمون - رودکنار خوارزم در خراسان
 بزرگ • درچم : لبریز و سرشار و پیر •
آمویه - از شهرهای خراسان بزرگ
 و نام رود جیهون • درچم آمون •
آبرسین - کوه افسانه ای • درچم :
 بالاتر از پرواز سیمرغ • (ن او)
آبرکوه - کوه بلند • " ابرقو " نسا
 درست گفته و نوشته میشود •
ابهر - شهرستانی آذربایجان • در
 چم : آباد، پر آب •
اختر کاویان - درفش کاوه آهنگر
 فرزند نامدار ایران •
اردیبهشت یشت - یشت سوم از
 بیست و یک یشت در ستایش ایزد
 اردیبهشت •
آروند - (مانند دربند) : رودی که
 از کارون به دریای پارس میریزد •
 در چم : فر و شکوه و چالاکي •
اسیان پور - (مانند مهمان کن) : شهر
 زیبایی که انوشیروان دادگر درکنار
 تاغ کسرا ساخت •
اسپهان - (اصفهان نادرست است)
 در چم : جایگاه سگ دوستی • سگنواز
اسپهبدان - بخشی کوهستانی و
 سرسبز در خورگام و یادمانده ای از
 سرداران آمارد •
اسپیونه - کوهی زیبا در نیمروز که

در نوشتارها بسیار از آن سخن گفته شده است . (ن ۰ او) .

استخر - شهرتاریخی فارس و کانون نبردهای سخت با تازیان . در چم : استوار، سخت ، پولادین .

آستوند - (مانند درکمند) : کوه سر بر کشیده کنار دریای " چیچست " که بالای آن آتشکده شکوهمند و زیبای " آذر گشسب " است . آنرا " کو: سهند " نیز می‌دانند . در چم : سربرکشیده، برافراخته .

اکباتان - پایتخت نخستین آریایی های ایران (کردها و آذربایجانیها) که دودمان ماد و کوشورایران را پی ریختند . آنرا " همگتانه و همدان " میخوانند .

آشگ - سردودمان نیرومند اشکانی . در چم : نیرومند و توانا .

اشگ آباد - جایگاه اشکانیان . آنرا امروزه نادرست " عشق آباد " می گویند . در چم : جایگاه نیرومندان .

اشکانی - نیرومند، دلیر، توانا .

اشکانی پور

اشکانی تبار

اشکانی داد

اشکانی راد

اشکانی رام

اشکانی زاد

اشکانی زاده

اشکانی فر

اشکانی فروز

اشکانی گهر

اشکانی منش

اشکانی نژاد

اشکانی نیا

اشکانی یار

اشک ور - (مانند سردسر) : بخشش بسیار زیبای شکارگاه اشکانیان در گیلان . در چم : جایگاه دلاوران .

آکفوده - (مانند فرموده) : نام دریای خزر در چم : پهناور و بزرگ .

اگیاری - (مانند دریاری) : نام آتشکده های کوچک ایران .

البرز - کوه بلند ایران . در چم : بالا بلند ، بزرگ و کشیده . نام بسیاری از پهلوانان و دلاوران ایرانی .

آلموت - ریشه آن " آله اموت " است که در چم " شاهین آموزش داده و آموخته است " میباشد . این نام دیلمی است و این دژ در کوهستان غزوبین، جایگاه " حسن صباح " پاد تازی بود .

الوند - کوه بلند ایران . در چم : تند و تیز، تنومند ، استوار و نیرومند .

انزان - بزرگترین استان هخامنشی که خوزستان، ایلام ، کهکیلویه . .

را در بر میگیرد و " انشان " نیز میگفتند .

آنگره - روشنی جاویدانی (ن ۰ او) . این واژه در آیین ایرانی جای ویژه ای دارد و بسیار والاست .

آنغره - نگه به " انگره " .

اوستا - دفتر شکوهمند آیین ایرانی که آموزش مردمی و گذشت و مهر و پیمان میدهد . در چم : آموزش و آگاهی و دانایی خردمندی، پایه .

اوستا پور

اوستا تبار

اوستا فر

اوستایی

اوستا یار

اوسیندام - کوه افسانه ای (ن ۰ او) که ابر و باران را بر هفت کشور می باراند و همه جا را سرسبز میکند .

ایران بان - نگهبان ایران زمین .

ایران بد - ایران بان .

ایران بوخت - رستگار و نیکبخت از ایران زمین .

ایران پرست

ایران پناه

ایران پور

ایران تبار

ایران خوژه - فر ایران .

ایران داد

ایران دوست

ایران زاد

ایران شاد

ایران شاه - نام آتشکده بلند آوازه و شکوهمند ایران که پس از تازش تازی ایرانیان آنرا به هند بردند و هنوز روشن است .

ایران فر

ایران منش

ایران مهر

ایران یار

ایرانی

ایرانی پور

ایرانی تبار

ایرانی داد

ایرانی زاد

ایرانی زاده

ایرانی سرشت

ایرانی فر

ایرانی فروز

ایرانی فروغ

ایرانی گهر

ایرانی منش

ایرانی نهاد

ایرانی نیا

ایروان - سرزمین آریاییها که در چم " آزادگان " میباشد و شهری است در آذربایجان بزرگ .

ایستاتیس - نام کهن یزد که به چند هزار سال میرسد در چم : توانا و استخواندار (شا)
بادکویه - شهری از آذربایجان بزرگ . در چم : جایگاه خدایان (بغ گاه)
بازلانه - بخشی کهن و کوهستانی در رو دبار گیلان . در چم : آشیانه باز شکاری .
براکور - همان بهرام گور است که نام روستایی کهن در کنار سفید رود است .
باشت - (مانند کاشت) : شهر کهن هخامنشیان در کهکیلویه . در چم : تیرهای استوار بام خانه .
باشتین - (مانند کاشتیم) : بخشی در سبزوار که دلاور خیز بوده است . در چم : میوه بی گل و بهار .
باورد - بخشی در خراسان که بسیار کهن است . در چم : بی گل . نام پسر گودرز در شاهنامه است .
بامیان - شهر تاریخی خراسان . در چم : روشنایی و فروغ و درخشش .
بخارا - پایتخت سامانیان در استان خراسان بزرگ . در چم : نماد پایمردی و توانایی ، پر دانش و فرهنگ .
بَزین - (مانند همین) : آتشکده باشکوهی در نیشابور . در چم : زنده

و شاد و سرهال و برجسته .
بستام - بخشی در سمنان . دلاوری در شاهنامه . در چم : دلیر، پهلوان
بغداد - شهر کهن ایران . در چم : داده و آفریده خدا، جایگاه دادگری .
بویه - نام وزادگاه بنیادگزاران و سرداران دیلمی . در چم : آرزومندی
بهرام یشت - یشت چهاردهم از بیست و یک یشت . در ستایش ایزد پیروزی و پیمان .
به کیا - بزرگزاده . و التبار .
بیستون - کوهی شکوهمند و زیبای در کرمانشاهان که سنگنپشته‌های داریوش بزرگ را در بردارد . در چم : جایگاه دادار و خدایگان .
بیکنی - (مانند دیر زی) : نام کوه دماوند . (ن او) . در چم : جایگاه خدایان (شا) .
بیناک - میوه درمان بخش اهورایی . (ن او) . در چم : داده دادار (شا) .
بینالود - کوه سر بر آسمان کشیده و زیبای خراسان . در چم : آشیانه بلند شاهین (آله) (شا) .
بیهگ - شهری کهن در خراسان . در چم : جایگاه نیکو خوب و خدایان . (بیهق نادرست است) .
پارت - آوازه اشکانیان . در چم : دلیر

و جنگجو .
پارتان - جنگجویان . دلاوران .
پارت بُد - نگهبان پارت .
پارت پور
پارت تبار
پارت زاد
پارت فر
پارت گهر
پارت منش
پارت نیا
پارت یار
پارتی - پات نژاد .
پارتیان
پارتین - پارتی نژاد .
پارس - سرزمین هخامنشیان و ساسانیان ، دو دودمان بزرگ ایران .
پارسا - ایرانی نژاد . پرهیزگار .
پارسان - ایرانی تبار و پرهیزگار .
پارسبان - نگهبان پارس .
پارسبُد - پارسبان .
پارسه - پارسی . ایرانی .
پارسی - پارسه .
پارسیا - پارسه .
پاریز - پارسی .
پازارگاد - کاخ داریوش بزرگ . در چم : جایگاه پارسیان .
پاسارگاد - نگ به پازارگاد .
پراسپ - (مانند رواست) : شهر

زیبای آذربایجان که استاندار نشین
 زمان اشکانیان بود . در چم : دارنده اسبان فراوان نیک .
پروردگان - جشن پایان آبانماه .
پور آریا - فرزند ایران زمین .
پور پارت - پارت نژاد .
پور پارس - از نژاد پارس .
پور کیا - از نژاد کیانیان .
پور زند - زند نژاد . زند تبار .
پولاد درید - تیره‌ای نیرومند از دیلمیان که تازیان را تارومار کردند در چم : نیرومند و پهلوان و دلیر
پیشداد - دادگر . نخستین غانسون گزار . نخستین دودمان ایرانی .
پیشدادپور
پیشداد پناه
پیشداد تبار
پیشداد فر
پیشداد فروز
پیشداد منش
پیشداد نژاد
پیشداد نیا
پیشداد یار
پیشدادی
پیشدادیان
پیوگان - بخشی از چهارمهال (مه آل) (شاهین بزرگ) بختیاری که گذشته تاریخی دارد .

تالش - تیره‌ای باستانی و دلاور در کرانه‌های دریای مازندران که "کادوسیان" نام داشتند (چ. رو) **تالگان** (تالغان) - نام شهر درچم بوته‌های خوشبوی کوهی • **تبرستان** - جایگاه بسیاری از دلیران پادنازی • درچم: جایگاه آمیختگیها • **تبریز** - جایگاه دلاوران و دلیران و پایگاه نخستین پی ریزی ایران بزرگ با دودمان ماد • درچم: جایگاه آتش اشویی و پاک (شا) • **تجر** - (مانند کمر) : کاخ زمستانی بزرگ • درچم: گرمگاه • **تَرشت** - در دشت • سبز و خرم • **تسوج** - یک چهارم دانگ • درچم: زمان شمار و هاسر • شهر آذربایجان • **تفلیس** - از شهرهای آذربایجان بزرگ • (چ. رو) • **تکاب** - بخشی از کهکلیویه • نخستین جایگاه دلاوریهای آریوبرزن برابر اسکندر گجستگ • درچم: دره و آب‌کنده **تنوش** - (مانند منوش) : کوه افسانه ای ایران • درچم: جاودانی (شا) • **توس** - فرنشین خراسان • زادگاه فردوسی بزرگ پادنازی • درچم: پاک و والا و چشمه‌های آب زلال (شا) • **توس تبار** **توس داد**

توس زاد **توسفر** **توس نژاد** **توس نیا** **توسیار** **توسیان** **توسی پور** **توسی تبار** **توسی فر** **توسی نیا** **تیرگ** - کوه افسانه‌ای که گرآن ماه و خورشید و ستارگان میچرخند • درچم: ستون پایه، تیر، فرشته باران • **تیسفون** - پایتخت ساسانیان (چ. رو) **تیسفونی** **تیسفونیان** **جام جم** - دید نما - آینه (در باختر آنرا تلویزیون) گویند • **جم** - همزاد • نام جمشید • **جم برزین** - جم والا و زیبا • **جم پناه** **جم پور** **جم تبار** **جم چهر** - نیک نژاد • جم تبار • **جم خواه** **جم خو**

جم داد **جم زاد** **جم زاده** **جم سرشت** **جم گوهر** **جم گهر** **جم مهر** **جم نژاد** **جم نهاد** **جم نیا** **جمپار**

جنگه - (مانند پنجه) : جایگاه شکست پیاپی تازیان • درچم: جنگ گاه • **جوانشیر** - رودخانه‌ای در آذربایجان باختری • نام پادشاهان ساسانی • درچم: شیربنا، شهریار جوان • **جیهون** - رودخانه بزرگ خاورایران در خراسان بزرگ • درچم: سرزمین آب، آب غلتان، زمین آب جهش • **چیچست** - (مانند بی بند) : نام پیشین دریاچه ارومیه • زادگاه نیک زردشت اسپنتمان • **چینود** - (مانند نیک سر) : پل بزرگ در آیین ایرانی •

خرامهر - (مانند گشادچهر) : نام آتشکده‌ای باشکوه • درچم نگهبان

آتش مهر • **خراسان** - جایگاه بلند شدن هور (خورشید) • **خراسانی** **خراسانی پور** **خرم روز** - روز جشن باستانی ایران • **خزر** - دریای ایاخترا ایران • نام تیره ای نیز هست • **خسرو پناه** - آوازه پادشاهان ساسانی • (خسرو: نیک شنونده و خوشنام) • **خسرو پور** **خسرو تبار** **خسرو پیرا** **خسرو داد** **خسرو راد** **خسرو زاد** **خسرو سرشت** **خسرو فر** **خسرو فروز** **خسرو فروغ** **خسرو گوهر** **خسرو گهر** **خسرو منش** **خسرو نژاد** **خسرو نهاد** **خسرو نیا** **خسرو نیک**

خسرو یار

خسروی

خسرویان

خوارزم - شهری در خراسان بزرگ.

درچم: سرزمین آسایش و آرامش،

انبوهی، فراوانی، آباد.

خور گام - پایگاه خورشید.

خور مهین - نام باستانی کرمانشاه.

درچم: خورشید بزرگ.

خَورنگاه - (خور مانند کمر): کوشک

و کاخ بهرام گورکه آنرا (خورنق)

مینویسند که نادرست است و باید

(خورنگ و خورنگه) نوشت. درچم:

تالار پذیرایی و مهمانخانه.

خَورَنه - نگه به خورنگاه.

خَورَه - (مانند بهمن): نیکبختی.

کامیابی، پیروزی، دارایی، توانگری.

خَورَه ایرانی - شکوه، خرد، دانش.

نیرو و فرمانروای درهم شکننده

انیران. (ن. او).

خَورَه کیانی - پادشاهی کامیابی.

شکوه جاویدانی ایرانی. (ن. او).

دالفک - آتش فشان خاموش رودبار.

نام سرداران آمارد. درچم: آشیانه

شاهین.

دژ نیش (مانند به سرشت): نسل

خانه شاهنشاهی ایران که اسکندر

گجستگ به آتش کشاند. او اوستای

نوشته شده زرین بر دوازده هزار

پوست گاو را با خود برد و نسکخانه

رابه آتش کشاند و سوزاند. درچم:

نوشته‌ها و کنده‌کاریهای استوار.

دستگرد - پایگاه پادشاهان ساسانی

به ویژه خسرو پرویز. درچم: نیک

پی ریزی شده و خوشنما (شا).

دَقَرآز - (مانند پرواز): بخش زیبا

و سرسبز شهرستان رودبارکه باز

مانده‌های باستانی فراوان دارد. در

چم: در بلندی، بلند پایه، شکوهمند

دماوند - سرکوه البرز. درچم: دراز

و دنباله دار. نام پهلوانان بسیار.

دیلمان (دیلمستان) - پایتخت

پیشین گیلان. درچم: جایگاه دلیر

مردان و زنان و جنگجویان.

دیلمگان (دیلمغان) - شهری در

در آذربایجان. درچم: جای دیلمیان

دیلمی - آوازه پادشاهان ایران.

دیلمیان - بنیانگذاران پادشاهی

دیلمستان و گیلان.

دیماوند - نگه به "دماوند".

دیمووند - (مانند بی پسند): نگه

"دماوند".

رامهرمز - ستایشگاه اهورامزدا.

رَزگاه - روستای زیبای رودبار درچم

تاکستان.

رَشی - (مانند کسی): روستای زیبا

در رودبار که سرشار از مانده‌ها

و نشانه‌های ایران باستان است.

در چم: ایزد دادگری (ن. او).

رواندوز - از شهرهای باستانی ایران

که هم اکنون در اراک (عراق) است.

درچم: زیبا و خوشنما و دلپذیر.

ریوند - (مانند بی بند): جایگاه

آتشکده آذر برزین مهر در نزدیکی

سبزوار. درچم: شکوهمند و زیبا.

زَپ - جایگاه شکست تازیان از ابو

مسلم (بهرزادان) در پاسخ شکست

نپاوند. درچم: یاری دهنده، پرزور

و نیرومند.

زاینده رود - رود بزرگ ایران. درچم

رود آفریننده و پر.

زاینده رودی - وابسته به زاینده رود

زَراوه - کوهی بلند در کهگیلویه. در

چم آب زر.

زند - برگردان اوستا. درونمایه آنرا

خردمند، دانا، آگاه، بینمندانند.

زند آور - روا. شایسته. بایسته. نیک

و برجسته. خرمدانان و بینشی.

زند آیین - پیرو آیین زند. دانشمند

و باخرد. آگاه و برجسته.

زند پات - نگهبان زند.

زند پاد - نگهبان زند.

زند خوان - ایرانی نژاده. پیرو آیین

ایرانی. بخرد. دانشمند. بلبل.

زند قر - فروغ و شکوه زند. بزرگزاد

زند گهر - نیک‌نژاد. والاتبار.

زند منش - زند نهاد. باتبار. نیک

نیا. آزاده. والامنش. ایرانی نژاده

زند نهاد - زند منش.

زند نیا - والاتبار. نیک نژاد.

زند واف - بلبلان. زندخوان.

زند وان - فاخته.

زند ی - نیک‌نژاد. والاتبار.

زند ی فر

زند ی گهر

زند ی نیا

زند ی یار

زند یان

زند یك - نگهبان زند. والازاده.

زند یه - دودمان ایرانی نژاد. پیرو

آیین اهورایی. نیک تبار و نیک‌نژاد

زند گو - (مانند هر سو): تیره‌ای دلیر

و جنگجو در ایران. درچم: فروغ‌ماه

و پرتو خورشید.

زند و زن - زادگاه به آفرید، دلاورپاد

تازی ایران.

ساسان - باج پاره. پیشیاره‌گیر. نام

خانوادگی دودمان ساسانی.

ساسان آذر
ساسان بخت
ساسان پناه
ساسان پور
ساسان پیرا
ساسان تبار
ساسان داد
ساسان راد
ساسان رام
ساسان زاد
ساسان زاده
ساسان فر
ساسان فروز
ساسان گهر
ساسان منش
ساسان نژاد
ساسان نهاد
ساسان نیا
ساسان نیک
ساسان یار
ساسانی
ساسانیان

سبلان - رشته کوه‌های بلند نزدیک
اردبیل - جایگاه آتشکده آذرگشسب
که زردشت اسپنتمان از آنجاست .
درچم : بلند جایگاه ، سربرکشیده و
بلند (شا) . جایگاه زر ناب (شا) .
سپیدجامگان - هواداران " مه آفرید "

(تازیان او را هاشم بن مقنع گویند)
که با تازیان در خراسان می‌جنگید
سُغد - بخشی از خراسان بزرگ . در
چم : جایگاه پر آب و آباد .
سناباد - نام کهن شهری که تازیان
و تازی پرستان " مشهد " گویند و
بخشی از " توس " بوده است . درچم
جایگاه آب‌خروشان و زلال .
سوشیانت - (مانند روز داشت) :
دادگری که به زمین برخواهد گشت
و دادگری خواهد کرد . تازی پرستان
او را به نام " مهدی تازی " درآورده
اند . درچم : سودبخش .
سولگان - سرزمین بلند (سولقان)
نادرست است .
سُهرورد - شهری در خراسان و زاد
گاه بینشمنند بزرگ و پادتازی و ایرانی
نژاد " سهروردی " . درچم : گل‌سرخ .
سهروردی - گل‌سرخ .
سهند - رشته کوه‌های بلند آذربایجان
درچم : بلند و کشیده و برافراخته .
سیاهکل - شهری در کنار لاهیجان .
در چم : گاونر جنگی سیاه .
سیستان - سرزمین دلاوران پر
جوش و خروش . درچم : جایگاه اسپان
تندرو یا کوشندگان پرخروش (شا) .
سیالک - (مانند به بند) : تپه و بخشی
باستانی در کاشان که سرشار از نشانه

ها و مانده‌های تاریخی و باستانی
است . (چ . رو) .
سدیر - (مانند به بین) : یکی از کاخ
های بهرام‌گور که از سه گنبد درست
شده بود . درچم : سه گنبدی .

شادشاپور - دژی استوار در نزدیکی
غزوین ساخته شاپور دوم . درچم :
شادکننده شاپور .
شاه‌چراغ - نیایشگاه میترا در شیراز
که تازی پرستان آنرا از آن يك تازی
به شمار آورده‌اند .

شاهین دژ - شهری باستانی در استان
آذربایجان . درچم : برج و آشیانه
شاهین و باز .
شوش - نام فرنشین زمستانی شاهان
هخامنشی . درچم : شاخه‌های درخت
انگور (شا) .

شهباز - شهری در مازندران . در
چم : سوارکار دلاور و بزرگ .

فراخکرد - دریای استوره‌ای آیین
ایرانی که در کنار آن زردشت زاده
شد و درچم : دریای دریاهاست .
فردوسی - سخنسرای نامدار و پاد
تازی ایران . درچم : بهشتین .
فردوسی‌پور
فردوسی تبار

فردوسی پناه
فردوسی پیرا
فردوسی گهر
فردوسی نژاد
فردوسی نیا
فردوسی یار

فردوسیان
فَرَشکرد - بازسازی جهان در آیین
آریایی .
فَرَوهر - نیرو و روان پاک و نیک
آدمی که نگهبان اوست و پیش از
زادن و پس از مرگ بوده‌است و می
ماند و جاویدان است .
فره کیانی - شکوه پادشاهی .
فَرَوش - نگهبان فروهر .
فره وش - نگهبان فروهر .
فره وش - نگهبان فروهر .
فیروزکوه - زادگاه سردار نامی ایران
رضاشاه بزرگ . درچم : کوه پیروزمند
کازه - دهی که سردار نامی پادتازی
" مه آفرید " (به تازی هاشم بن
مقنع) از آن برخاست و ماه‌نخشب
را آفرید . درچم : خانه‌ای با گیاه و
سبزه در کنار کشتزار .
کاشمر - شهری تاریخی و سرشار از
مانده‌های باستانی به ویژه در
بخشی به نام " گُندر " . سروهای آن

بلند آوازه‌اند • زردشت اسپنتمان دو سرورا برای خوشبختی در این شهر و در " فارمد " توس کاشت که آنها را تازیان از ریشه کردند • در چم : همیشه بزرگ (شا) •

کاوه - سردار نامی پادتازی ایران • در چم : والازاده، بزرگزاده، گرانمایه و دلاور، فرمانده •

کاوه آذر

کاوه بخت

کاوه پناه

کاوه پور

کاوه پیرا

کاوه تبار

کاوه داد

کاوه راد

کاوه زاد

کاوه زاده

کاوه سرشت

کاوه سا

کاوه فر

کاوه گهر

کاوه مان

کاوه منش

کاوه نژاد

کاوه نهاد

کاوه نیا

کاوه نیک

کاوه یار

کاویان

کاویان پور

کاویان تبار

کاویان فر

کاویان نژاد

کاویان نیا

کاویانی

کاویانی پور

کاویانی تبار

کاویانی زاده

کاویانی فر

کاویانی گوهر

کاویانی نژاد

کاویانی نیا

کاوین - کی منش • بزرگزاده وال •

کاین - جایگاه کیانیان • شهری باستانی در خراسان • (قاین درست نیست) •

کشور - در چم : سرزمین • دور فرا گرفته شده • پیرامون بسته •

کشور پرست - پرستنده زادگاه و آب و خاک و مرز و بوم خود •

کشور بان - نگهبان کشور •

کشور بُد - نگهبان و فرمانده کشور •

کشور پات - نگه به کشور بد •

کشور پاد - نگه به کشور بد •

کشور پناه

کشور پور

کشور پیرا

کشور تبار

کشور دار

کشور فر

کشور فروز

کشور نژاد

کشور نیا

کشور یار

کشوری

کشور یان

کلات - دهی در خراسان • در چم : دژ استوار و برج و باروی شکوهمند •

کلار - (مانند چنار) : تیره ای در گیلان و مازندران •

کشمیر - (مانند بهسر) : روستای باستانی ایران در کنار کاشمر که برجی از اشکانیان هنوز در آن است • در چم : همیشه بزرگ (شا) •

کُندر - (مانند پرگل) : روستایی در کاشمر سرشار از ماندمانهای پر شکوه باستانی به ویژه از اشکانیان • در چم : شیره درخت (شا) •

کوهرتگ - بلندترین و ستیغ رشته کوه‌های بختیاری • شاخه‌ای کارون کومش - جویهای زیر زمینی • واژه "قومش" نادرست است •

کهن دژ - از شهرهای زیبای تیسفون

و کاخ سپیدی که اشکانیان ساختند • این شهر آباد کرده جمشید بود که فریدون آنرا پایتخت کرد • در چم : ارك و برج استوار •

کی - آوازه پادشاهان ایران و کیانیان • در چم : پا دشا، فرمانده • در دفتر شاهنامه در چم : وال و بزرگزاده و ارجمند و گرانمایه آمده است •

کیا - نگه به " کی " •

کیاباد - کوچک شده " کی آباد " است • روستای زیبای نزدیک تپه باستانی مارلیک، خاور سپیدرود •

کیا امید

کیا بزرگ

کیا بان

کیا بُد

کیا پات - نگهبان شکوه و والایی •

کیا پاد - نگه به " کیاباد " •

کیا پناه

کیا پور

کیا پیرا

کیاداد

کیا زاد

کیا زاده

کیا سرشت

کیا فر

کیا فروز

کیا فروغ

کیا کیش
کیا گوهر
کیا گهر
کیا منش
کیا نژاد
کیا نهاد
کیا نیا
کیا نیک
کیا یار
کیا افروز
کیا مرد

کیا ن - دودمان پس از پیشدادیان
و نام دوشهر باستانی پیش از تازش
تازیان • در چم: درخشان، با فروغ و
در چم " کی " •
کیانا - ریشه و بن هر چیز • وابسته
به " کیان " و " کی " •
کیان آذر
کیان بان
کیان بخت
کیان بد - نگهبان بزرگی و شکوه
و والایی و گرانمایی •
کیان پات - نگهبان پادشاهی و
شکوه و بزرگی •
کیان پاد - نگدبه " کیان پات " •
کیانپور
کیان پناه
کیان پیرا

کیان تبار
کیان خوی
کیان داد
کیان راد
کیان رام
کیان زاد
کیان زاده
کیان سرشت
کیان فر
کیان فروز
کیان فروغ
کیان افروز
کیان شیر
کیان منش
کیان نژاد
کیان نیا
کیان یار
کیانوش - در چم: کی جاویدان • برادر
فریدون •
کیانی
کیانیان
کیانیان تبار
کیانیان زاده
کیانیان فر
کیانیان منش
کیانی آذر
کیانی بخت

کیانی پور
کیانی تبار
کیانی داد
کیانی زاد
کیانی زاده
کیانی فر
کیانی افروز
کیانی فروز
کیانی فروغ
کیانی منش
کیانی نژاد
کیانی نهاد
کیانی نیا
کیاوش
کیاوند
کی اوس - (همان کیکاوس) است •
در چم: کیانی دارنده چشمه‌های آب
زلزال، آرمان دار، نیرومند، توانا •
کی بهرام
کی پور
کی پناه
کی پیرا
کی پاد
کی تبار
کی داد
کی زاد
کی زاده
کی شاه

کی فر
کی فروز
کی فروغ
کی کیوان
کی گهر
کی منش
کی منوش
کی نژاد
کی نهاد
کی نیا
کی نیک
کی یار

گرجستان - شهر آذربایجان بزرگ •
گُلَنگَش - در رودبار • در چم: شاد، شیرین
گنجه - از شهرهای آذربایجان
بزرگ ایران • در چم: کانون گنج •
گوران - تیره کرد آریایی • در چم:
آتش •
گوران پور
گوران تبار
گورانیان
گیل - در چم: گل - دلاور • (گروهی
آنها از گل میدانند که نادرست
است) • نام پدر " دابو " از سپهبدان
مازندران که " گاوباره " نام داشت •
گیلان - جای گلها و دلاوران •
گیلان شاه - بزرگ سرزمین گیلان •

گیلشاه - بزرگ سرزمین گیل •
گیلك - دلیر • گلین • گیلانی •
گیل مرد - مرد دلاور گیلانی •
گیله مرد - مرد دلیر گیلانی •
گوش یشت - یشت نهم از بیست و یک یشت در ستایش نیکوکاران •
ماد - نام باستانی باختر ایران به ویژه آذربایجان و کردستان • درچم مادر و آفریننده و ماه •
مادآذر
مادبان
مادبخت
مادبد - نگهبان ماد •
ماد پات - مادبان •
مادیاد - مادبان •
مادپناه
ماد پور
ماد پیرا
مادقبار
ماد زاده
مادسرت
ماد فر
ماد افروز
ماد فروز
ماد گوهر
ماد گهر
ماد منش

مادنزاد

ماد نیا

مانوش - کوهی در البرز که فریدون در آن زاده شد • گروهی نام منوچهر را از آن میدانند •
ماهان - شهر باستانی کرمان • درچم ماه‌ها یا جایی که سرزمین ماه است
ماه نخشب - نام شاهکار سردار پاد تازی ایران به نام "مه آفرید" •
مرزبان - کشور دار • پاسدار مرز و بوم
مرزبان پور
مرزبان نیا
مرزبان‌ی
مرزبانیان
مرژ - (مانند مرز) : آوازه ایرانیان پیش از تازش تازیان • درچم : یار و دوست و ارجگزار آتش •
مژاك - نگه به " مرژ " •
مَرس - (مانند ترس) • نگهبان مرژ •
مشیا - (مانند فردا) : نخستین مرد آفریده آریایی (ن او) • دیگر نام‌های او چنینند : مشی، مشه، میشی، میشه، ماشان، مشیگ، ماری، ملهی، مَتر، مَتریه، مَهلا، مَهریه.
مغ - (مانند شد) : پیشوای دینی • درچم : دارایی، پاداش، دهش •
مُغكه - جای مغان • نیایشگاه •

میخانه • شادی خانه • خرمرسا •
مکوران - از ریشه " مكا " • نام يك تیره‌ای در کرمان و بلوچستان •
مهایاد - شهر آذربایجان • درچم : پر ماه، درخشان •
مهران - رود کوه‌های لارستان • نام سرداری ساسانی • شهری در ایلام و یکی از هفت خاندان بزرگ ساسانی
مهرگان - جشن بزرگ ایرانیان و روز چیرگی کاوه آهنگر بر اژی دهك تازی ماردوش •
مَهكلات - دژ بزرگ (به نادرست " محلات " نوشته میشود) •
مینو خرد - نسك ارزشمند پیش از تازش تازیان که در آن اندرزها و سفارش‌های مردمی دارد • همه " نهج الفصاحه " که از آن " محمد تازی " میدانند دزدیده شده از این‌نسك است •
میهن - سرزمین • کشور • زاد و بوم
میهن بُد - پاسدار کشور •
میهن پاد - میهن بان •
میهن پناه
میهن پور
میهن پیرا
میهن تبار
میهن خواه
میهن دوست

میهن پرست

میهن فر

میهن افروز

میهن فروز

میهن کیش

میهن یار

میهنی

میهنیان

نطنز - شهر تاریخی در کنار کاشان • درچم : شهر دانش و فرهنگ • این نام را " نطنز " نویسند و درست نیست و باید " نطنز " نوشت •
نخشب - (مانند بهمن) : از شهر های سُغد در خراسان بزرگ که " مه آفرید " به دشمنی و در نبرد با تازیان " ماه نخشب " ساخت
نخجوان - شهری در اپاختر رود ارس از شهرهای آذربایجان بزرگ • درچم : لشگریان جوان (شا) •
نَسا - (مانند روا) : پایتخت زیبا و پرشکوه اشکانیان در " اشك آباد " که به نادرست " عشق آباد " نوشته میشود • درچم : آباد و آبادی و فرود خورشید •
نوروز - جشن بزرگ و شکوهمند باستانی ایران که خار چشم تازیان و تازی پرستان و دشمنان ایران و

ایرانی است •

نوروز پور

نوروز پیرا

نوروز فر

نوروز فروز

نوروز نژاد

نوروز نیا

نوروزی

نوروزیان

نیشابور - زادگاه انوشیروان داگر

درچم: شاپور نیک و نیکوکردار •

نیل - کوه دالفک که دارای چاه یخی

تابستانی است • درچم: نیلگون

و آسمانی •

وقریه - کوه پوشیده از برف (و او)

وندیداد - (مانند در دیدار): یکی

از پنج نسک ارزشمند و اشویی

اوستا • درچم: غانون و دات دشمن

دیوو اهریمن •

وندیداد پور

وندیداد پیرا

وندیداد فر

وندیداد فروز

وندیداد دنیا

ویسپرد - (مانند دیرکرد): یکی از

پنج نسک اوستا • درچم: همه سرور

ها و دانایان و بخردان و دلیران •

هرات - شهری در خراسان بزرگ •

درچم: بخت بلند و نیک و جایگاه

آتش •

هیرکانی - نام پیشین گرگان • در

چم: سرزمین آتش •

هیرمند - رود بزرگ سیستان • درچم

توانگر، دارا و آتشین •

هرمزد یشت - یشت یکم از بیست

ویک یشت در ستایش اهورا مزدا •

هفت امشاسپند یشت - یشت دوم

از بیست و یک یشت در ستایش

هفت امشاسپند پاک کردار •

هوگر - (مانند هوتن): بلندترین کوه

افسانه‌ای رشته البرز که زرین و پر

روشنی و درخشان است •

یزد - شهر تاریخی ایران • آتشکده

ای با شکوه به نام یزدان • درچم:

ستایش یزدان، ستایش شده •

یستا - (مانند فردا): نسکی از پنج

دفتر اوستا • سروده‌های مردمی و شاد

زردشت اسپنتمان که در راه بلند

اندیشی و آزادی است • درچم:

پرستش و جشن •

یسنا پور

یسنا تبار

یشت - یکی از پنج نسک اوستا •

درچم: ستایش و جشن •

بخش سوم

اندام

روان

جان آدمی

این بخش در بردارنده ۵۲۵ نام میباشد.

آتری چهر - آذرگونه • آتشین نهاد
 آتش اندام
 آتشبال
 آتش پا
 آتش پر
 آتش پی
 آتش پیکر - آذر اندام • آفتاب درخشان
 آتش تن
 آتش دست
 آتش سر
 آتش سرشت
 آتشین خو
 آتشین سرشت
 آتشین نهاد
 آذر اندام
 آذر بال
 آذر پا
 آذر پر
 آذر پنجه
 آذر پی
 آذر تن
 آذر دست
 آذر سر
 آذر سرشت
 آذر نهاد
 آریال - آتشین اندام • زیبا • پرنیرو •
 آریپنجه - آتشین پنجه •
 آرچهر

آرید - دید و نگاه آتشین و گیرا •
 آرسر - آتشین سر • پرتلاش و پرنیرو
 آریا چهر - ایرانی نژاد • آریایی نیا
 آریایی خو
 آریایی سرشت
 آریایی نهاد
 آزادخوی
 آزاددل
 آزادگوی
 آهن پنجه
 آهن تن
 آهن جان
 آهن رگ
 آهنین بازو
 آهنین جان
 آهنین جگر
 آهنین رگ
 آهنین مشت
 آبار - (مانند کدام) : نیک پیکر •
 آبر تن - برتر • والا • باتبار •
 ابرتنی - بانژاد • نیک تبار •
 ابرو فراخ - دست و دلباز • گشاده رو
 آرشو چنگ - راست گفتار • پاکدست
 آشا سر - سرآمد راستی و درستی •
 اندرز گو - پند دهنده •
 ایزد کام - خدایار • یزدان پناه •
 ایران اندیش - ایران پرست •

بادپا - تند و تیز • چالاک •
 باز چنگ - شاهین چنگ • توانا •
 باز دل - دست و دلباز • دهشگر •
 باز سینه - گشاده رو • خوش برخوردار
 و دست و دلباز • مهربان •
 باز رو - گشاده سیما • شاد •
 باز گونه - نگه به " بازرو " •
 باز مغز - آگاه • دانا • روشن بین •
 باریک بین - ژرف اندیش •
 برزینه - بلندبالا • خوش اندام •
 برنا دل - توانا • نترس • بیباک •
 بلندبالا - خوش اندام • کشیده •
 به بازو - دلاور • زورمند •
 به بین - نیک بین • ژرف بین •
 به خوی - خوشخو • مهربان •
 بهدل - نیکخواه • نیک اندیش •
 بهروان - نیک روان • نیک اندیش •
 بهکام - کامروا • کامکار • کامیاب •
 بهکام - خوش پا • بخت آور •
 بهگو - خوش سخن •
 بهمنش - نیک نهاد • نیک نژاد •
 به نهاد - بهمنش •
 بیدار تن - آگاه • دانشمند •
 بیدار دل - روشن بین • آگاه •
 بیدار مغز - هوشیار • بخرد • آگاه •
 بینا - آگاه • باخرد • روشن بین •
 بینادل - با خرد • روشن • آگاه •
 بینا داد - آفریده بینایی و خرد •

بینا زاد - آفریده خرد و بینایی •
 بیناقر - فروغ و شکوه خردمندی •
 پابرجا - استوار • پایدار • همدل •
 پاچنگی - پنجره زیبا و کوچک • پا
 افزار • چنگ پا •
 پادار - برجا • پایدار • اسب تندرو •
 پارساخو - نیکدل • پرهیزگار • پاک •
 پاشنه آهن - دلاور • نیرومند •
 پاشنه شیر - دلیر • نیرومند •
 پاشنه پیل - زورمند • دلیر •
 پاک چشم
 پاک خو
 پاکدامن
 پاکدست
 پاکدل
 پاکدید
 پاکروان
 پاک سرشت
 پاک نهاد
 پانیک - خوشگام • بخت آور • نیک پی
 پایدار - استوار • پابرجا •
 پایداری - ایستادگی • استواری •
 پایگاه - گزینگاه • تبار • نژاد •
 پایگاهی - ایستا • پایدار • باتبار •
 پایمرد - پایدار • بخشنده • یاری بخش
 پایمردی - ایستادگی • پایداری •
 پایور - استوار • پابرجا •

پایوری - استواری • ایستادگی •
 پایه - والایی • بزرگی • ارج •
 پایه دار - ارجمند - گرانمایه • وال •
 پردل - نترس • بیباک • نیرومند •
 پرفر - (مانند بهمن) : دارنده شکوه •
 پنجه کوب - دلاور • نیرومند - یل •
 پندگو - اندرز گو •
 پهلو دار - سودرسان • هوادار •
 پولاد تن - - نیرومند • پهلوان •
 پولاد پا •
 پولاد جان •
 پولاد چنگ •
 پولاد دست •
 پولاد دل •
 پیرنگر - باخرد • دورانندیش •
 پیروز پی •
 پیروز کام •
 پیروز کام •
 پیش بین - دورانندیش • ژرف نگر •
 پیشگام - جلو دار • پیشرو • رهبر •
 پی افکن - سازنده • دلاور •
 پیکر نگار - هنرمند • نگارگر •
 پیکر تراش - هنرمند • نگارگر •
 پیکند - (مانند میمند) : پایدار • یل •
 و دلاور • ایستا • پافشار •
 پیروز - با پشتکار • پایدار • لجباز •
 پیورزی - پشتکار • لجبازی •

تن آزاد - رستگار • آزاد • ناوابسته •
 تنآگین - تنومند • برومند •
 تناور - استوار • دلاور • خوش اندام •
 تهمت - دلاور • دلیر • بیباک •
 تنو - (مانند مگو) : توانایی • نیرو •
 تنوخت - (مانند مگو بد) : بلند •
 بالا • خوش اندام • زیبا • پیکر •
 توان پای - نیرومند • پایدار •
 توان دست - توانگر • توانمند •
 تیزبال - تندکار • تیز دست • زیرک •
 تیزبین - با هوش • هوشمند •
 تیزپا - تند و چالاک •
 تیز پر •
 تیز چنگ •
 تیز دست •
 جان - روان •
 جان آهن - دلاور • سخت کوش •
 جانباز - دلاور • از خود گذشته •
 جان بخت - بخت پیروز • شاد •
 جانبخش - شادی بخش • شادی آفرین •
 جانسپار - جانباز • از خود گذشته •
 جان شیر - پایدار • ایستا • استوار •
 جان یار - دوست • همدل • هم اندیش •
 جم خو - دارنده خوی جم •
 جوان خو - پرنیرو • کوشا •
 جهان بین - بلندنگر • دورانندیش •
 جهان کام - کامکار • کامروا •

چابک سر - تیز • تند • چالاک •
 چرب دست - هنرمند • شیرین کار •
 چشم پاک - پاکدل • نیک اندیش •
 چهره آزاد - آزاده • گشاده رو • بامهر •
 چهره پرداز - نگارگر •
 چهره گشا - مهرورز • گشاده رو •
 چهره نگار - نگارگر •
 چیره دست - استاد • هنرمند • کار •
 دان • چالاک •
 چیره دل - بیباک • چیره بر خواسته •
 خداکام - خدایار • کامیاب • پیروز •
 خرم چهر - شاد • گشاده رو •
 خرم دل •
 خرم روان •
 خرم سرشت •
 خرم نهاد •
 خندان دل •
 خندان رو •
 خنده رو •
 خوب نگاه •
 خورپا - پرفروغ • باشگون •
 خورشید چهره - تابان سیما •
 خورشید رخ - پر درخشش •
 خورگام - نیک پیام • نویدبخش • پر •
 فروغ • روشنی بخش • روشن پی •
 خوش اندام •
 خوش اندیش •

خوشبین •
 خوشپا - باشگون • شادی آور • خوب •
 خوش دست •
 خوشدل •
 خوشدید •
 خوشرخ •
 خوشرو •
 خوش زبان •
 خوش سر •
 خوشکام •
 خوشکام •
 خوشگو •
 خوش نگاه •
 داد بین - دادور • دادرس •
 دادخو - دادگر • دادمنش • دادرش •
 دادگو •
 درست کام •
 دریادل •
 دریک سر - گنجور زمان اشکانیان •
 دژآکام - (مانند دلآرام) : پرهیزگار •
 دژآکامه - دژآکام •
 دست آذر - آتشین دست • مهربان •
 گرمابخش • یاور •
 دست پاک - پرهیزگار • باباور •
 دستگرد - دارایی •
 دستگردی •
 دستمرد •

سخت بازو - نیرومند - توانا •
 سرآمد - برگزیده - برتر • شایسته •
 پیشرو • پیشگام • سرور • وال •
 سرافراز - سربلند • ارجمند •
 سرافشان - مست شور و شادی • جان
 فشان • سرباز • از خودگذشته •
 سرباك - سردار • سیاستمدار •
 سربخش - باگذشت • وال • بخش‌کن
 سربراز - سرفراز • سزاوار • شایسته •
 سربلند - بالنده • سرفراز •
 سرپاس - سردار • نگهبان • گرزگران
 سرپنجه - پر زور • توانا • زبردست •
 سرچكاد - بلندی • سرکوه • پیشانی •
 سرچم - آراسته • خرامان • باناز •
 سرچنگ - سردار سپاه • پهلوان • جنگی
 سرخوش - شاد • خرم • خشنود •
 سردادور - سردادرس •
 سردار - سالار • پیشوا • فرمانده •
 سرورزم - فرمانده • سردار •
 سرزن - سرکش • نافرمان • خودرای
 سرزنده - شاد • شادمان • پرشور •
 سرسخت - کوشا • ایستا • پایدار •
 سرسختی - پافشاری • کوشندگی •
 سرشار - پرما • لامال • لبریز • خوب •
 وال • شایسته •
 سرفشان - مست شور و شادی • سرباز
 سرکش - نافرمان • خودآهنگ •
 سرکوه - برتر • بهتر • وال •

زرین چنگ
 زرین چهر
 زرین چهره
 زرین دست
 زرین دل
 زرین سر
 زرین کمر
 زنده جان
 زنده خو
 زنده دل
 زنده روان
 ژرف بین
 ژرف نگاه
 ژنده تن - دلاور • دلیر •
 ژنده پیکر - نگه به " ژنده تن " •
 ژیان بازو - درهم کوب • نیرومند •
 ژیان پیکر - خشنناک • پرزور •
 ژیان چهر - خشمگین • شکوه رخ •
 ژیان رخ - نگه به " ژیان چهر " •
 ژیان دست - پرزور • پرتوان •
 سایه دست - پشتیبانی • یاری • مهر
 سیکبال - آرام • آسوده • باآرامش •
 سبكدست - استاد • تردست • نیک •
 سیکدل - شاد • بی اندوه • آرام •
 ستوده کام - پیروز • کامروا • چیره •
 ستوده گام - پیروزمند • کامروا •

راستکام
 راستکام
 روانبخش
 روانپور
 روانسر
 روزپیکر - درست کردار • نیک •
 روشن بین
 روشن چشم
 روشندل
 روشن روان
 روشنگر
 رویین تن
 ره بین
 زبر دست - استاد • چیره • کاردان
 زربازو
 زربال
 زربین
 زریا
 زری
 زردست
 زرکام
 زرگام
 زرین بازو
 زرین بال
 زرین پا
 زرین پاشنه
 زرین پنجه
 دستمردی
 دست نیک
 دست ورز
 دستیار
 دل آگاه
 دلاور
 دل‌باز - گشاده رو • بخشنده • زبان
 آور • جای خوش آب و هوا • خوشدید
 دل بیدار
 دل پاك
 دل‌زنده
 دلسوز
 دلشادان
 دوراندیش
 دوستکام
 دوستکامی
 دیدگان
 دیده بان
 دیده ور
 رادپی - بخشنده • مهربان •
 رادسر - نیک اندیش •
 راست اندیش
 راست بین
 راست پندار
 راست رو - (رومانند دو) : راه راست
 پیما • درست کردار •
 راست نهاد

سرکوهی - ارجمند - والا - بهتر .
 سرگران - ارزشمند - خشمناک .
 سرمست - شاد - پرشور .
 سرور - (مانند بهمن) : گرانمایه .
 ارجمند - والا - برتر - پیشوا - رهبر .
 سرهال - شاد - سردماغ - خرم .
 سرهنگ - فرمانده - پیشوا - پیشرو .
 سرهنگ پور
 سرهنگ داد
 سرهنگ زاده
 سرهنگ نژاد
 سرهنگ نیا
 سرهنگ یار
 سینه پهن - خوش اندام - فراخ بر .
 شاد چهر - خوش حال - سرشاد - خرم
 شاد رخ
 شاد سر
 شادسیما
 شادکام
 شادگون
 شاند - (مانند راند) : زلف - کاکل .
 شاه رخ
 شاه روی
 شاهین پنجه
 شاهین چنگ
 شاهین سر
 شهبال

شیران
 شیربازو
 شیر پنجه
 شیر پیکر
 شیر تن
 شیر جگر
 شیر دل
 شیر زهره
 شیرو
 شیر یال
 شیرین کام

فراخ آستین - راد - بخشنده .
 فراخ ابرو - گشاده رو - دوست یار
 فراخبال - دست و دل باز - بزرگوار
 فراخ بخش - بسیار باگذشت - با
 دهش - بخشنده - گشاده دست .
 فراخ بر - سینه پهن - خوش اندام .
 فراخ بین - بلندنگر - بلنداندیش .
 فراخته سر - سرفراز - سر بلند .
 فراخ خو - خوشخو - بردبار - شکیبا
 فراخ دامن - فراخ دست - دهشگر .
 فراخ دست - راد - بخشنده - توانگر
 فراخ دل - بیباک - پردل - نترس .
 فراخ دوش - چهارشانه - پهلوان .
 فراخ دیده - چشم و دل باز - بلند
 نگر - بخشنده - دوراندیش .
 فراخ رو - خندان - گشاده سیما .

فراخ شانه - پهلوان - شانه پهن .
 فراخ کام - شاد - توانگر - کامیاب .
 فرا دید - دور دید - ژرف بین . دور
 اندیش . دور نگر .
 فر بین - نیک اندیش - فروتن - دور
 اندیش - بلنداندیش - ژرف نگر .
 فرخ بین - نیک بین - خجسته نگر .
 فرخ پی - بخت آور - باشگون - نیک
 گام - خجسته پا - شادی آور .
 فرخ تن - شاد - خجسته تن - همایون
 فرخ دید - نیک بین - خوشبین .
 فرخ دیدار - بخت آور - شادی بخش .
 نیک - همایون - شادی بخش .
 فرخ کام - کامیاب - کامروا - کامکار .
 فرخ گام - نویدبخش - باشگون .
 فرخ نگاه - خجسته دید - شادی بخش
 فرخ منش - نیک نهاد - والاتباع .
 فرخ نهاد - نیک منش .
 فرخنده پی - خوشگام - نیک پی .
 فرخنده گام - خجسته - باشگون .
 فرخو - درخشان - خجسته - زیبا .
 نیک خو - نیک روش - خوی والا .
 فر دست - زبردست - استاد .
 فر دید - بلندنگر - دوراندیش
 فرزانه روان - دانشمند - فرزانه .
 فرزانه کام - بینشور - خردمند .
 فرزانه گام - بینشمند - بخرد .
 فرزانه خو - دارای خوی خردمندان

فر کام - کامروا - کامیاب .
 فر کام - خجسته پی - نیکپا .
 فر منش - نیک نژاد - بزرگزاده .
 فر نودساد - باخرد - دانا .
 فر نگاه - نیکدید - نگاه شکوهمند
 فر نهاد - با منش - نیک نژاد .
 فروتن - افتاده - ارجگزار - مهربان
 فروزان روان - روشندل - روشن بین
 و دانا - دانشمند و آگاه .
 فولاد پی - استوار - نیرومند .
 فیروز کام - کامکار - کامیاب .
 فیروز گام - خجسته پی - پیروزی .
 کاکلی - کاکل دار - زیبا و گیرا .
 کام - خواسته - آرزو - خواهش .
 کامبُد - (مانند کارشد) : کامکار .
 کام بخت - خوشبخت - فرخنده .
 کام بخش - کام ده - سودبخش .
 کام پیروز - کامکار - به خواسته رسیده
 کامجو - جوینده کامکاری .
 کام خواسته - کام خواه - کامجو .
 کامخواه - کامجو .
 کامران - در آسایش - در آسودگی .
 روزگار به کام - شاد و پیروز .
 کامبیز - شاد - کامکار - کامران .
 کامروا - به کام رسیده - کامکار .
 کام روز - خوشبخت - کامران - شاد
 کام سر - کامکار - به آرزو رسیده .